بلوچی ها به سلمانی ، نائی میگویند ، چون در گذشته از نی ، تیغ حجامت و سر و ریش تراشی میساخته اند .با آشنائی با این مقدمات،بدنبال بهرام میرویم :

پس اندر یکی مرغ بودی سیاه　　گرامی تر آن بود در چشم شاه
سیاهش دو چنگ و به منقار، زرد　　چو زر درخشنده بر لاجورد
همی خواندندیش طغری بنام　　دو چشمش برنگ چون پُر از خون دو جام ....
بزد طبل و طغری شد اندر هوا　　شکیبا نبد مرغ فرمان روا..
بپرید برسان تیر از کمان　　یکی باز دار از پس او دمان
دل شاه گشت از پریدنش، تنگ　　همی تاخت از پس ، بر آوای زنگ

تیر ، که پیامبر خداست ، میبرد . در اوستا ، در سه شکلی که تیر پیدا میکند (گاو + اسب + جوان) در هرسه شکل پرواز کننده ، یا به عبارت دیگر مرغ است . گاو و اسب و جوان هرسه ، بال دارند. همین اندیشه در نقوش و اسطوره های یونانی از هِرمس hermes باز تابیده میشود . خود واژه هرمس که در یونانی «اِرمیس » نوشته میشود، مرکب از دو واژه « ایر + مس » است که به معنای ماه سه تا یکتاست ، چون پیشوند « اِر » ، همان پیشوند ایر یا پیشوند واژه آرش کمانگیر (آرش=اِر+ خشه) است ، که همان « ایر» پیشوند «ایران = ایروان= آریانا » باشد ، و به معنای ۱- سه و۲- جوینده و ۳- باد صبا است. همین سه تا یکتائی اوست که سپس به Hermes Tresmegistus مشهور میگردد . ناگفته نماند که سُهروردی ، حکمتش را از آثار مکنونه همین هِرمس میداند ، و او را از پیشینیان ایرانی میداند . طبعا سُهروردی آگاه بوده است که هرمس ، همان تیر است ، ولی با گفتن آشکار آن ، فوری تهمت بازگشت به شرك و کفر به او زده میشد . در این شکی نیست که سه تا یکتائی مسیحیت نیز ، سرچشمه ایرانی داشته است ، چنانچه الانوس (Alanus ab Insulis,Lille) میگوید که فلاسفه ، اصل سه تا یکتائی را پذیرفته اند ، و این اندیشه را به فیلسوفی بنام Merkurius یا Hemes Trismegistus برمیگرداند که همان « تیر یا تیشتر » میباشد (رجوع شد به تاریخ فلسفه نوشته فیلسوف آلمانی Ueberweg) . تیغرا یا تیر ، همان هدهد ، همان طغرا ، همان طغرل ، همان مرغ پرّان و رنگین ، همان مرغ نامه بر ، همان مرغ بینش ، همان چشم بیننده ، همان نگاه تیز رو سیمرغ در تاریکیها میگردد . از آنجا که کرکس (کر + کاز) آرمان بینش در تاریکیست ، و این همانی با سیمرغ داده میشود ، یکی از نمادهای سه گانه « دین» ، یا« بینش در تاریکی » ، نگاه چشم کرکس (که در عربی نسر خوانده میشود) است ، و این بینش در تاریکی کرکس را ، با تیری نشان میدهند که کرکس در چنگالهایش دارد . چنانکه در ویس و رامین میآید که :

برابر ، کرکسی، پر برگشاده　　دو پای خویش ، بر تیری نهاده
جوانمردی ، به سان پاسبانی　　به دست اندرش ، زرین تشت و خوانی

در اوستا (بهرام یشت ، پاره ۳۳) این بهرام است که : « آنچنان نیروی بینائی بخشید که کرکس زرین طوق داراست ،که پاره گوشتی همچند مشتی را، از دوری نُه کشور باز تواند شناخت ، اگر چه در بزرگی ، چون تابش سر سوزنی درخشان بنماید » . همین اندیشه در دین یشت (پاره ۱۳) میآید . البته دین ، چنانچه در این یشت تحریف شده ، « راست ترین دانش مزدا آفریده » نیست ، بلکه دین ، همان دی ، وهمان خرم است که بخش مرکزی هر انسانیست. این دین است که « نیرو در پاها ، شنوائی در گوشها ، توان در بازوان و پایداری تن بخشد و آنچنان نیروی بینائی که کرکس زرین طوق داراست » که چیزی کوچکی را از فاصله ۹ کشور می بیند . کرکس ، که برعکس پنداشت یکی از ایرانشناسان و زشت سازی هزاره ها ، به معنای مردار خوار و لاشخور نیست

. بلکه نام اصلیش دراوستا کرکاس Kahrkaasaاست . و این واژه، دو امکان بژش دارد ، یا کرك + کاز است یا کر+ کاز . کاز و گاز و گازه ، مغاره یا صومعه فراز کوهست که جایگاه نیایش خرّم بوده است . و به خانه ای که از نی ساخته میشده است ، «کاز» گفته میشده است که امروزه در اسپانیائی ، به معنای خانه است . همچنین کاز به صنوبر گفته میشود ،که درخت این زنخداست . و به تاب یا بادپیچ نیز گفته میشود که نام دیگرش« ارك » است که همان هلال ماه میباشد . کرك + کاز به معنای مرغ زنخدا ست، ولی کر و گر هم ، معنای نی دارد ،که به همان خانه و آشیانه از نی ، یا بالاخره نیستان بازمیگردد. کرگاس ، مرکب از دو واژه کر و گاس= گاز = کاز = گات هست ، و هردو واژه ، در اصل به معنای نی هستند . و میتواند معانی گوناگونی داشته باشد . از جمله نائی که ازنیستان(سیمرغ) افکنده میشود ، یا نائی که به نیزار(سیمرغ) بر میگردد . نکته چشمگیر آنست که واژه « نگاه = nikaasa = ni+kaasa » نیز همین ترکیب را دارد ، و به معنای تیر و نیزه ایست که از کاسه و کاز (خانه نئین) و زهدان چشم و کمان ابرو انداخته میشود . در داستان هرمس در یونان ، درست نخستین کاری که هرمس میکند ، ساختن چنگLyre ، از لاكِ لاك پشت است . و نام دیگر لاك پشت ، **کاسه پشت** است وکاسه ، همین واژه است . و بنا بر روایات هندی ، ویشنو دارای ده مظهر است . مظهر نخستش ماهی و مظهر دومش ، کشف است که باخه و کوروم نیز نامیده میشود، و در شاهنامه در داستان سام ، سخن از « کشف رود » میرود . آشکارا میتوان دید که « نگاه »، **همان تیر ازکمان ابرو و چشم است.اینست که خدای تیر،خدای بینش و بیداری و هوشمندی است** . تیر به معنای برق هم هست . از ابر سیاه ، برق میزند ، و این آذرخش ، اصل نور شمرده میشده است . از اینجاست که طغرا (هدهد = خط پیچیده برشکل کمان فراز فرمانها) در ادبیات ایران با « ابرو = برو » رابطه تنگاتنگ دارند .

مطبوع تر ز نقش تو صورت نبست باز طغرا نویس ابروی همچون هلال تو - حافظ

امید هست که منشور عشقبازی من از آن کمانچه ابرو رسد به طغرائی - حافظ

هلال شد تنم زین غم که با طغرای ابرویش که با شد مه ، که بنماید ز طاق آسمان ابرو - حافظ

در برهان قاطع دیده میشود که « برو » که همان ابروست ، به معنای ماه و مشتریست که خرّم یا سیمرغ بوده است . این هلال ماه و خرّم یا سیمرغ هستند که تیر نگاه را میاندازند . ابرو ، در سانسکریت ، بروbru و دراوستا brvatو در پهلوی brukاست . و از همین واژه است که بروسك و بریق و بریقه و برقه ساخته شده است که به معنای برق ناشی از برق و درخشش هستند . **چشم هر انسانی، خانه و آشیانه سیمرغ بود . این همایِ خمانی یا آرش کمانگیر است که از هر چشمی ، تیر نگاه را میاندازد** . این تیر نگاهست که پیام عشق را به دیگران میبرد . در برهان قاطع ، تیریز ، بال و پرمرغان است . تیر در کردی به معنای « از صمیم قلب » است . تیرنگاه ، خبر از ژرفای وجود انسان میدهد. کرکس یا کرکاس ، این همانی با تیرش دارد . چنانچه هدهد= یا طغرا ، این همانی با تیر= تیغرا دارد . تیر و هدهد (طغرا) یك واژه اند . مرغ و تیر ، یکیست . تیر چهار پر ، همان کرکس و هما یا سیمرغست . براین شالوده بود که عطار میگفت که سیمرغ در سایه افکندن ، مرغها را پدید میآورد ، کرکس نیز که همان هما= نسر طائر و نسر واقع است ، با سایه افکندن یا تیر افکندن ، جهان را میزایند .

ای درختی که به هر سوت هزاران سایه است سایه هارا بنواز و مبُر از گوهر خویش (مولوی)

جهان پاك کردم بفر خدای بکشور پراکنده سایه همای فردوسی

تو همائی و من خسته گدا پادشاهی کنم ارسایه به من برفکنی سعدی

چون همایم سایه ای بر سر فکن تا در اقبالت شوم نیك اختری سعدی

همه مرغها ، تیرها و سایه های خود هما یا نسر هستند . انسان هم که مرغ چهارپر است (بخش فرازینش، مرکب از چهار خداست) تیریست که در بینش به آسمان افکنده میشود :

تو مرغ چهار پری تا بر آسمان پرّی تو از کجا و ره بام و نردبان ز کجا (مولوی)

اندیشه اینکه خدا ، خود را در گیتی پخش میکند ، عبارت بندیهای گوناگون پیدا میکند . تیر افکندن ، باریدن ، سایه انداختن ، نور افشاندن .. همه بیان یك مطلبند . چنانچه هور ، همان اهوره ، و آوره = ابر است . این ابر است که در باریدن ، خورشید میشود ، چون باران که جوی آبست ، جوی روشنی هم هست. از آب بود که روشنی می تابید ، و زائیده میشد . هور ، در کردی، هم ابر است و هم خورشید و هم صدای جریان آب . همانسان ، تیریژ ، آفتابست . آفتاب ، چیزی جز تیرهای باران نیست که فرومیریزد . در روایات فارسی فرامز هرمزیار، دیده میشود که کرکس ، مرده را نمیخورد بلکه به آن سایه میافکند . این تصویر در ذهن انسانها مهمست . آنها در کرکس ، همان هما و سیمرغ را میدیدند که مرده را در آغوش میگیرد و با او میآمیزد و با او یکی میشود . یکی از نامهای کرکس در کردی ، که چه له ك (کچه لك) است که به معنای زهدان زنخدای همیشه باکره است . چون کچه که دختر باکره باشد ، نام این زنخدا بوده است، و درهمه جای ایران « دیر های کچین » بوده اند که به معنای « دیرهای زنخدای همیشه باکره » هستند . چون لك که همان لکا باشد از جمله به معنای زمین است و زمین ، زهدانست و معنای دیگرش که کفش و گل سرخ باشد ، این معنا را تائید میکند .

خدا ، ترکشی است که وجودش انباشته از تیرهای عشق و هنر و موسیقی و بینش است ، و این تیرهای هستی او هستند که او به جهان پرتاب میکند . اینست که اندیشه پخش هنرها (موسیقی و شعر و آواز خوانی و پایکوبی و بینش) در گیتی از وجود خود خدا ، در داستان بهرام و مرغ طغری در شاهنامه باز تابیده شده است . رام ، سه چهره در سه زنخدا پیدا میکند که نامهایشان ، **شنبلید و ماه آفرید و فرانك** میباشد . و طغری ، یا هدهد همان خدای تیر است ،که بهرام را درشکار ، بسوی باغی میکشاند ، که آذر بُرزین مهر که همان خرّم است (هر چند در شاهنامه نرینه و پدرپیر ساخته شده است) ، با سه دخترش در کنار استخرآبی نشسته اند ، و جشن گرفته اند و بهرام در جستجوی شکار ، که بدنبال هدهد یا تیر (که برادرش هست) میتازد ، ناگهان این خدایان هنر را کشف میکند ، و این خدایان، برای او میسرایند و مینوازند و پاکوبی میکنند . رفتن سیزده بدر ، به کشف سه چهره رام یا هنرها میکشد ، و بهرام با این خدایان هنر ، عروسی میکند . اینکه طغری بر « گوز بُن » یا درخت جوز مینشیند ، برای آنست که گوز، همان گواز است که نماد تخم عشق و جشن کیهانست .

یکی باغ پیش اندرآمد فراخ برآورده از گوشه باغ ، کاخ
چو بهرام گور اندر آمد بباغ یکی جای دید از پسش تند راغ
میان گلستان ، یکی آبگیر بلب بر نشسته یکی مرد پیر (زنخدا، آذربرزین= خرم ، نرینه ساخته شده)
سه دختر براو نشسته چو عاج بسر بر نهاده ز پیروزه تاج ....
دلم گشت مرغ گیرنده تنگ همی تاختم پس بر آوای زنگ
چنین پاسخ آورد ، برزین بشاه که اکنون یکی مرغ دیدم سیاه
ابا زنگ زررین تنش همچو قیر همان چنگ و منقار او چون زریر
بیامد برآن گوزبن برنشست هم اکنون ببخت تو آید بدست ....
چو طغری پدید آمد آن پیر گفت که ای برزمین شاه بی یار و جفت
بدین شادی اکنون یکی جام خواه چو آرام دل یافتی ، کام خواه ...

چو شد مست برزین ، بدین دختران   چنین گفت کای پرهنر کهتران
بدین باغ ، بهرام شاه آمدست   که گردنکشی زان سپاه آمدست
هلا چامه پیش آور ای چامه گوی   تو چنگ آور ای دختر ماه روی
برفتند هرسه بنزدیك شاه   نهاده بسر بر زگوهر کلاه
یکی پای کوب و دگر چنگ زن   سدیگر خوش آواز و انده شکن...

بهرام ، معشوقه ازلی اش را ، در سه چهره رام (ماه آفرید+ شنبلید + فرانك) درپیگرد و راهبری از« تیر» درشکل هدهد ، می یابد . این خداست که در گستره فراخ جهان، در «جشن عشق» ، پیکر یافته است . و باید از خانه و شهر بیرون رفت ، تا خدای گمشده در طبیعت را در شکل رقص و آواز و موسیقی یافت . نام دیگر هدهد ، «بُود بُود» است . برخی میانگارند که این صدای ویژه هدهد است . ولی نام دیگر « تیر» در سانسکریت ، « بودا» ست که فرزند هلال ماه است . و همین نام را به پیامبر بزرگ شرق ، بودا داده اند . بررسی خداوند « تیر » نیاز به بررسی های گسترده تری دارد که در مقالات دیگر ، دنبال خواهد شد .